
حمید سبزواری (شاعر) | امیر حسین فردی (نویسنده) | ابوالفضل عالی (کرافیست) | حسن شایانفر (محقق) | شهید رسول کاظم‌نژاد (عکاس) | شهید احمد زارعی (شاعر) | مهرداد اوستا (شاعر) | حسن روح‌الامین (نقاش) | سیدشجاعی طباطبایی (کاریکاتوریست) | حبیب‌الله معلمی (شاعر) | علیرضا قزوه (شاعر) | محمد علی کودینی (نویسنده) | علی‌محمد مؤدب (شاعر) | محمد مهدی سیار (شاعر) | سیمین‌دخت وحیدی (شاعر) | امیر حسین صلواتیان (تصویرگر)

سخنی خوش‌تر از مام وطن نیست



«گمان نمی‌کنم منطقه‌ای مهم‌تر از ایران، روی نقشه جغرافیایی جهان وجود داشته باشد. ایران دارای نفت است و هم در چهارراه جهان واقع شده است... نباید وضعیتی پیش آید که ایران به گذشته دورِ خود بازگردد و یک قدرت نظامی‌شود. وای به وقتی که نظامی‌گری ایرانی زنده شود! بروید تاریخ این کشور را بخوانید تا متوجه حرف من بشوید.»
آیزنهاور رئیس‌جمهور وقت آمریکا در نوامبر ۱۹۵۲

* * *

* استوار و باشکوه آرمیده است، همچون شیری مغرور و باوقار که در آشیانه خود لمیده باشد. گویی رشته‌کوه‌های بلند و سرافرازش، یال‌های انبوه و ستبر اویند که مهابت سیمایش را فزونی می‌بخشند و دشت‌های فراخش، گستره پیکر تنومندش را پدید می‌آورند. در ورای قامت کشیده‌اش، آبیِ بیکران چون حریری لاجوردفام امتداد دارد و در زیر پایش، پهنه‌ای فیروزه‌گون همچون فرشی آراسته، تا کرانه‌های دور دست، دامن گسترده است.

* تاریخش: این خاک از روزگارانِ دور که سپیده تمدن هنوز بر بسیاری از پهنه‌های گیتی ندمیده بود، خاستگاه مردمانی بوده که بذر فرهنگ و مدنیت را در آن افشاندند و نخستین برگ‌های دفتر تاریخ را بر گستره‌اش رقم زدند. چه تمدن‌های کهنی که در دامان این سرزمین بالیدند و چه فرمانروایی‌های بزرگی که از آن برخاستند. این دیار در گذر هزاران سال گاه، فرازِ شکوه و اقتدار و گاه فرودِ شکست و ویرانی را تجربه کرده است. آماج یورش بیگانگان شده، تلخیِ اشغال و تاخت‌وتاز را چشیده و ظهور و زوال دودمان‌ها و گردش زمانه را از سر گذرانده است. چه تاج‌ها که بر خاک افتادند و چه تخت‌ها که درهم‌شکستند، اما آنچه در گذر آشوبِ تاریخ بر جای ماند، ریشه‌های ژرف فرهنگی و هویتی است که در جان این سرزمین تنیده شده بود. بارها بر این دیار، زخم جفا نشست اما رشته پیوندش با گذشته نگسست و از دل هر ویرانی، حیاتی تازه و فصلی نوین از تاریخ خویش را از سرگرفت.

* جغرافیایش: سرزمینی کهن است با چهار اقیم و طبیعتی هزار چهره و شگفتی‌فزا. خطّه‌ای که هر چهار فصل را در جلوه‌های گوناگون طبیعت به نمایش می‌گذارد و تضادها را به زیباترین همنشینی‌ها بدل می‌کند. از جنگل‌های کهنسال هیرکانی در شمال تا سینه سوزان کویر لوت و کلوت‌های عظیم و وهم‌انگیز شهداد. از سواحل رنگین هرمز با خاک‌های سرخ و زرین و آب‌های نیلگون تا جنگل‌های حرا که درختانش از دل آب شور دریا سربر آورده‌اند. از قله سپیدپوش دماوند و ستیغ‌های سر به فلک کشیده زاگرس تا دریاچه فیروزه‌ای گهر در لرستان. از چشمه‌های پلکانی و رنگین مازندران تا کوه‌های رنگین‌کمانی زنجان و آذربایجان و تنگه‌های اعجاب‌انگیز قشم. گویی دست آفرینش همه جلوه‌های شگفت و چشم‌اندازهای ناب را کنار هم نشانده و اعجاز طبیعت، تقابل سحرانگیز زیبایی‌ها را اینچنین رقم‌زده است. از گرمای سوزان تا سرمای برف‌گیر، از خشکی بیابان تا طراوت جنگل و از سکوت کویر تا خروش آبشارها.



* موقعیتش: این مرزوبوم از جایگاهی بی‌نظیر و موقعیتی ممتاز در پهنه جغرافیای سیاسی جهان برخوردار است. در چهارراه پیوند قاره‌ها و گذرگاه تمدن‌ها، در نقطه تلاقی جهان شرق و غرب و در پیوندگاه آسیای میانه، قفقاز، شبه‌قاره و سرزمین‌های غرب آسیا. در شمال به پهنه دریای کاسپین می‌رسد و در جنوب به آب‌های خلیج‌فارس و دریای عمان. جایی که از گذرگاه راهبردی تنگه هرمز آن را به آب‌های آزاد جهان پیوند می‌دهند.

اهمیت این گذرگاه هنگامی آشکارتر می‌گردد که عبور کشتی‌ها از تنگه هرمز با محدودیت یا توقف روبه‌رو شود. گذرگاهی که بخش بزرگی از جریان جهانی نفت و گاز از آن می‌گذرد و هرگونه اختلال در آن نه فقط بازار انرژی، بلکه اقتصاد جهان را دچار بحرانی فراگیر می‌سازد. تجربه بسته شدن این آبراه و پیامدهای گسترده آن بر بازارهای انرژی و اقتصاد جهان، گواهی روشن بر موقعیت ممتاز این سرزمین است.

* ذخایر و محصولاتش: سرزمینی‌ست سرشار از گنجینه‌های نهفته در دل خاک. با ذخایر عظیم نفت و گاز و معادن غنی از مس، آهن، طلا و دیگر کانی‌های ارزشمند. زعفران و پسته این خاک پربار شهره جهانند و از نخلستان‌های گرم جنوب تا شالیزارهای سرسبز شمال، خرما، برنج، چای، مرکبات و دیگر محصولات متنوع کشاورزی، سفره‌ای پربرکت بر این خاک پرگهر گسترانیده‌اند.

* مردمانش: مام میهن سرزمین مردمان فرهنگ‌دوست و سنت‌مدار، مهمان‌نواز و پرمهر است. مردمانی با طبعی بخشنده و دلی سرشار از محبت که خانواده را کانون آرامش و همبستگی می‌دانند. زن در فرهنگ این سرزمین به مثابه قلب تپنده خانواده، آراسته به گوهر ارجمند عفاف و حیا است و از این رو صاحب حرمتی والا و منزلتی آمیخته با کرامت و عزت می‌باشد. این مردم چشمه جوشان خصلت‌های پسندیده‌اند: همدلی، غمخواری، دلجویی، مواسات، ایثار، دستگیری از نیازمندان و یاری درماندگان.

در نوروز و یلدا، دیدارها و گردهمایی‌های خانوادگی گرم و پررونق است و در مناسبت‌های مذهبی از جشن و سوگواری با شور و ارادتی ریشه‌دار، خاندان عترت تجلیل می‌شوند. زیارت بارگاه‌های مقدس، نذر، اطعام و آیین‌های خیرخواهانه مانند گلریزان نیز جلوه‌هایی از پیوند ژرف ایمان، مهر و نوع‌دوستی در فرهنگ این مردم صلح‌جو و عاطفی است.

* اقوامش: فراخنای این دیار، رنگین کمان اقوام است. صفحه‌ای‌ست که روزگار با دستان هنرمند خویش، رنگ‌های پرشماری بر آن نشانده و از هر قوم، جلوه‌ای و از هر فرهنگ نقشی بر آن زده است. چنان‌که تفاوت رنگ‌ها نه مایه گُسست که راز زیبایی و شکوه این نگارستانِ دیرینه شده است.

از فارس و کُرد و لُر و بلوچ تا گیل و تالش و تات. از مازنی و ترکمن تا تُرک و عرب، هر یک با زبان و نغمه و آیین خویش، سازی از فرهنگ خود کوک کرده‌اند و نوایی به آهنگ سرزمین خویش می‌نوازند. نغمه‌هایی که در هم‌آوایی‌شان، سمفونی باشکوهی از هم‌سرنوشتی پدید می‌آورند.

* محفل ادیان توحیدی‌اش: اینجا چهارراه ادیان و آیین‌هاست. خاک مقدسی‌ست که پژواک نیایش‌های گوناگون در سینه دارد. زرتشتی، مسیحی و یهودی هر یک با آتشکده، کلیسا و کنیسه خود، نشانی از دیرینگی حضورشان در این سرزمین دارند. و نیز در سراسر این خاک گلدسته‌های مساجد با نوای روح‌نواز اذان بانگ دعوت به عبودیت سرمی‌دهند و فضا را آکنده از طنین ایمان می‌کنند. این‌جا شیعه و سنی نیز در کنار هم، پیوندی استوار و برادرانه را رقم زده‌اند.



* میراث تمدنی‌اش: این مرزوبوم گنجینه‌ای بی‌همتا از میراث تمدن‌های کهن را در سینه خود جای داده است از زیگورات باستانی چغازنبیل در خوزستان و تخت جمشید و پاسارگاد در فارس تا سنگ‌نگاره‌های رازآلود بیستون، قلعه افسانه‌ای فلک‌الافلاک و ارگ سترگ بم و هگمتانه. در کنار آثار بی‌شمار کهن، بناهای تاریخی‌اش نیز جلوه‌هایی ماندگار از ذوق و هنر و اندیشه مردمان این دیار شده‌اند از میدان نقش جهان و عمارت عالی قاپو و باغ‌های میهن تا گنبد سلطانیه، بازارهای تاریخی و کاخ گلستان.

* هنرهای اصیلش: هنر در این خطّه در گذرگاه سده‌ها جلوه‌هایی چشم‌نواز و ماندگار یافته است. از معماری و کاشی‌کاری و گچ‌بری و کتیبه‌آرایی بناها تا خوشنویسی، تذهیب، نگارگری، قالی بافی، میناکاری، منبت، موسیقی و... هر یک جلوه‌ای از ذوق، ظرافت و مهارت دستان هنرمند این مُلک‌اند. میراثی گرانبها که نسل‌به‌نسل پاس داشته شده است.

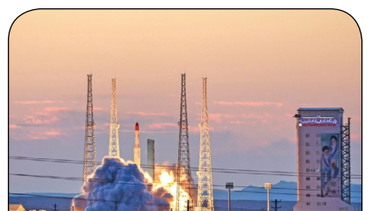
* مفاخرش: در پهنه ادب و اندیشه نیز این بوم، خاستگاه نام‌آورانی است که آوازه‌شان مرزهای زمان و مکان را پشت‌سر نهاده. از فردوسی و نظامی و عطار و مولانا تا سعدی و حافظ. از خوارزمی و فارابی و زکریای رازی تا ابن سینا و ابوریحان بیرونی و سهروردی و خواجه نصیرالدین طوسی تا ملاصدرا و دیگران و در روزگار معاصر دکتر حسابی.

* مکتب راستینش: اینجا مهد اسلام ناب محمدی‌ست. تجلیگاه مکتب تشیع و اسلام راستین. همان آیینی که در گذر از سرزمین‌های ستم و اختناق، رنج تبعید و آوارگی را بر جان خرید. در سیاهچال‌ها و شکنجه‌گاه‌ها به بند کشیده شد و در تنگنای قرن‌ها سرکوب، چراغ ایمان و حق‌طلبی را فروزان نگاه داشت تا سرانجام در این کهن دیار، مأمنی برای آسایش و مجالی برای جلوه‌گری یافت.

* پایتخت معنوی‌اش: این خاک به نور وجود شمس‌الشموس، امام رئوف و پناه دل‌های مشتاق، حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام پرتوافشان است. امام رئوفی که آستان ملکوتی‌اش، خراسان را قبله‌گاه دل‌ها و پایتخت معنوی این سرزمین ساخته است. در سایه‌سار این بارگاه قدسی، حریم کریمه اهل‌بیت در قم، احمدبن‌شاهچراغ در شیراز و بارگاه سیدالکریم در ری نیز هر یک کانون مهر و دلدادگی به خاندان پیامبرند. و در جای‌جای این دیار، آستان‌های نورانیِ هزاران امامزاده، مأمن و پناه دل‌های شکسته و درماندگان‌اند.

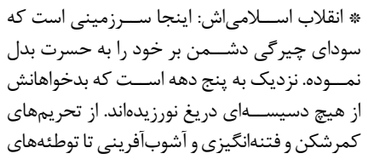
این آب‌وخاک به یُمن ارادت و عشقش به خاندان پاک پیامبر(ص)، از گزند بدخواهان و دست‌اندازی اهریمنان، مصونیت یافته است. گویی بر این سرزمین از لطف، جوشنی نفوذناپذیر گسترده‌اند تا دست تطاول دشمنان هرگز به حریم مقدسش نرسد. این دیار همواره چشم امید بر آستان اهل‌بیت(ع) دوخته و در پناه مهر و شفاعت‌شان از فراز و نشیب روزگار عبور کرده است.

* عالمان و علومش: اینجا دیار عالمان پارسا و فقیهان وارسته‌ای‌ست که در ژرفای معارف اهل‌بیت غور کردند و میراث گرانسنگ مکتب حقه جعفری را پاس داشتند. از کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ بهائی و علامه مجلسی و شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی و آخوند خراسانی تا روزگار معاصر شیخ عبدالکریم حائری و آیت‌الله بروجردی و امام خمینی و نوابغ و فرزانگان دیگر نیز مهد رویش و بالندگی علوم اسلامی‌ست. دیاری که در گسترش و نشر معارف دینی از فقه و اصول و تفسیر تا حدیث و رجال و درایه و کلام و عقاید و فلسفه و حکمت و عرفان و اخلاق و تاریخ و سیره و دیگر شاخه‌های دانش اسلامی، جایگاهی منحصربه‌فرد داشته و در هر یک میراثی گرانسنگ پدید آورده است.



* اعتلای علمی‌اش: این خطّه، سرزمین علم و فناوری‌های بومی‌ست و در شاخه‌های گوناگون دانش و صنعت از علوم پایه و پزشکی تا فناوری‌های پیشرفته‌ای چون نانو، فناوری هسته‌ای، هوافضا، هوش مصنوعی و فناوری‌های پیشرفته دفاعی از جمله صنایع موشکی، پهپادی و سامانه‌های نظامی و صنایع مهندسی، صاحب دستاوردهای ارزشمندی است، حضور در جمع کشورهای پیش‌رو و کسب رتبه‌های افتخارآمیز در بسیاری از حوزه‌های دانش و فناوری، حاصل تلاش دانشمندان و پژوهشگران نام‌آشنا و گمنامی‌ست که دور از هیاهوی شهرت، در آزمایشگاه‌ها و مراکز پژوهشی و در میدان‌های دشوار و پیچیده علم، با اندیشه و کوشش خویش، افق‌های تازه‌ای پیش‌روی صنعت و فناوری می‌گشایند.

* جوانمردانش: دیار آزادگان و جوانمردان سرافراز است که در چنگال استبداد تن به خواری و تسلیم نسپردند و به دست جلادان و دژخیمان، در راه عزت و کرامت فدا شدند. از سید حسن مدرس و نواب صفوی تا طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی و آیت‌الله سعیدی و سید علی اندرزگو و مانند آنان. مردان بزرگی که نام خود را با خون خویش بر دفتر شرافت این سرزمین نگاشتند.



* سردارانش: اینجا سرزمین دلاورانی‌ست که در هنگامه یورش بیگانگان، سلاح به دست گرفتند و تا پای جان، از خاک و استقلال میهن دفاع کردند. اسطوره‌هایی چون ستارخان و باقرخان و رئیسعلی دلواری و میرزا کوچک جنگلی، نام‌آورانی هستند که حماسه پایداری را در تاریخ این خاک به یادگار گذاشتند؛ امّا خیل سرداران شهید، از حماسه هشت ساله تا جنگ‌های تحمیلیِ ۱۲ و ۴۰ روزه و دیگر عرصه‌های جهاد و ایثار، نام‌آورانی چون مصطفی چمران، ابراهیم همت، مهدی باکری، احمد کاظمی، قاسم سلیمانی، حسین سلامی، امیرعلی حاجی زاده و دیگر سلحشورانِ این قافله را در خود جای داده است؛ ستارگانی درخشان از سپهر جهاد و شهادت که جان خویش را وثیقه بقای اسلام و ایران نمودند.

* شهیدانش: اما این خاک، مهد شهیدان است. سرزمین جان‌های وارسته و دل‌های دریایی. سردارانی که در هنگامه آزمون، از خویش عبور کردند تا حریم ایمان و شرف، استقلال و آزادگی و حرمت مام میهن از گزند اهریمنان در امان بماند. مردانی که بر مرگ لبخند زدند تا زندگی در سایه عزت و سربلندی جریان یابد. آنان که خون خویش را نثار کردند تا درخت تناور این سرزمین همچنان استوار بماند. گویی در رگ‌های این خاک، خون حماسه جاری است و در هر ذره‌اش یاد و نام شهیدانی نهفته که با رفتن خویش، مسیر سرافرازی را برای آیندگان گشودند.

* انقلاب اسلامی‌اش: اینجا سرزمینی است که سودای چیرگی دشمن بر خود را به حسرت بدل نموده. نزدیک به پنج دهه است که بدخواهانش از هیچ دسیسه‌ای دریغ نورزیده‌اند. از تحریم‌های کمرشکن و فتنه‌انگیزی و آشوب‌آفرینی تا توطئه‌های پیاپی برای براندازی. با این همه هر بار که سودای فروپاشی او را در سر پرورانیده‌اند، با دیواری از اراده و پایمردی روبه‌رو شده‌اند. آنان در سه جنگ تحمیلی با ائتلافی شوم و ددمنشانه‌ترین شیوه‌ها و ناجوانمردانه‌ترین یورش‌ها کمر به ویرانی‌اش بستند و آتش بر جانش افکندند، اما این سرو بلند کهنسال همچنان استوار ماند و از پای نیفتاد. چه بسیار آنان که روزگاری با تکبری وصف‌ناپذیر خیال تصرف و تسخیرش را در سر داشتند و امروز در سینه قبرستان‌ها زیر خروارها خاک، خوراک مار و عقرب‌اند و چه بسا کودن‌های سفیهی که پس از ناکامی در برابر اراده این ملت، انگشت تحسّر به دندان گزیده‌اند.

و اینک ایران عزیز نه‌تنها در برابر تندباد حادثه‌ها سر خم نکرده که به نماد مقاومت و عزت بدل شده است. دیاری که عطر شوکت و مناعتش، مشام ملت‌های آزاده را می‌نوازد و استواری اراده‌اش به مردمان حق‌جو و ترقی‌خواه، درس پایمردی می‌آموزد. آری ایران مقتدر به‌حق، معلم راستی و درستی و الهام‌بخش استقامت و بالندگی و پویایی‌ست. سرزمینی که پیامش به جهان، عزت و آزادگی و ایستادن بر سر آرمان‌هاست.

سیدابوالحسن موسوی‌طباطبایی

تأثیر فرهنگ بر آلودگی هوا

آرش فهیم

آیا آلودگی هوا صرفاً یک چالش زیست‌محیطی است؟ پاییز و زمستان هر سال، به خاطر پدیده وارونگی هوا، کلانشهرهایی چون تهران با کلان‌مسئله افزایش آلاینده‌ها در هوا و به خطرِ افتادن سلامتی و تنگنای تنفس برای شهروندان مواجه می‌شوند. معمولاً نیز در این موارد توصیه به عدم استفاده از خودروی شخصی و تک‌سرنشین و اعمال طرح زوج و فرد از درب منازل و... اتخاذ می‌شود! اما در پسِ پرده غلبه رنگ خاکستری بر آسمان لاجوردی در کلانشهرها، حقیقتی نهفته است که کمتر به آن پرداخته شده است: آلودگی هوا پیش از آنکه یک معضل فنی یا صنعتی باشد، یک «بحران فرهنگی» است.

واقعیت این است که نگاه صرفاً فناورانه به بحران‌های محیط‌زیستی، از جمله همین چالش آلوده‌شدن هوا در فصول سرد سال ما را از ریشه‌های فرهنگی و رفتاری در پس این مسئله غافل می‌کند. مسئله اینجاست که هر چقدر جامعه‌ای با ابزارهای اصیل فرهنگی مأنوس‌تر باشد و «فرهنگ متعالی» در تار و پود رفتارهای روزمره آن تنیده شود، مواجهه آن جامعه با محیط‌زیست، اتمسفر و هوائی که تنفس می‌کند، اخلاقی‌تر، مسئولانه‌تر و عقلانی‌تر خواهد بود.

رابطه فرهنگ و محیط زیست، رابطه‌ای دوسویه و عمیق است. فرهنگ تنها به معنای خواندن کتاب یا تماشای تئاتر نیست؛ فرهنگ یعنی «چگونه زیستن». وقتی از رابطه فرهنگ و آلودگی هوا سخن می‌گوییم، دقیقاً به الگوهای رفتاری اشاره داریم که به تولید آلاینده‌ها منجر می‌شوند. استفاده بی‌رویه از خودروهای تک‌سرنشین، مصرف انرژی فراتر از نیاز در منازل (که به کارکرد بیشتر نیروگاه‌ها منجر می‌شود) و بی‌تفاوت بودن نسبت به معاینه فنی خودرو، همگی نمادهایی از فقر فرهنگی در حوزه زیست‌محیطی هستند.



جامعه‌ای که ابزارهای فرهنگی را به کار می‌گیرد، به سطحی از «بلوغ اجتماعی» می‌رسد که در آن، حفظ هوای پاک نه یک اجبار قانونی، بلکه یک ارزش اخلاقی و حتی شرعی تلقی می‌شود. در چنین جامعه‌ای، شهروندان درک می‌کنند که هوا، یک سرمایه مشاع و بخشی از «حق‌الناس» است. آلوده کردن هوا، در واقع تعرض به حقوق تک‌تک شهروندان است و فرهنگ دینی و ملی ما به‌شدت با تضییع حق‌الناس مخالفت دارد.

یکی از کارکردهای اصلی ابزارهای فرهنگی (رسانه، هنر، ادبیات، تریبون‌های مذهبی و آموزشی)، آموزش و جامعه‌پذیری است. ما می‌توانیم با بهره‌گیری از این ابزارها، به جامعه بیاموزیم که چگونه از هوائی که مایه حیات است، مراقبت کند.



تغییر الگوی مصرف، یکی از این موارد مهم است. ابزارهای فرهنگی می‌توانند زشتیِ «اسراف» را در حوزه انرژی برجسته کنند. وقتی جامعه از طریق محصولات فرهنگی بیاموزد که گرمایش بیش از حد خانه در زمستان یا استفاده غیرضروری از وسایل نقلیه شخصی، تیغ کشیدن به روی سلامت کودکان و سالمندان است، رفتار خود را اصلاح می‌کند. فرهنگ‌سازی، یعنی تبدیل کردن «صرفه‌جویی» از یک رفتار اقتصادی به یک فضیلت اخلاقی و نجات بخش.

ترویج مسئولیت‌پذیری هم با فرهنگ امکان‌پذیر است. ابزارهای هنری و رسانه‌ای قادرند قهرمانانی خلق کنند که دغدغه محیط زیست دارند. وقتی در سریال‌ها، داستان‌ها و حتی تبلیغات شهری، شهروندِ نمونه کسی باشد که از حمل‌ونقل عمومی استفاده می‌کند و به درختان احترام می‌گذارد، این الگو به مرور در ذهن مخاطب نهادینه می‌شود.

بخش دیگری از کارکرد فرهنگ، آماده‌سازی جامعه برای «مواجهه با بحران» است. آلودگی هوا در کلان‌شهرها گاهی به مرز هشدار می‌رسد. در این وضعیت، جامعه‌ای که از نظر فرهنگی پربار شده باشد، واکنشی متفاوت از یک جامعه هیجانی یا بی‌تفاوت نشان می‌دهد. ابزارهای فرهنگی باید پیشاپیش به مردم آموزش دهند که در روزهای آلوده چه باید کرد؟

خودکنترلی و ایثار، یکی از این شاخص‌های فرهنگی است؛ در روزهای اوج آلودگی، شهروند بافرهنگ، خودروی شخصی خود را حتی اگر پلاک زوج و فرد اجازه دهد، از خانه خارج نمی‌کند. او می‌داند که امروز، روزِ ترجیح دادن «منافع جمعی» بر «راحتی فردی» است.

این گذشت و ایثار، در فرهنگ و باورهای دینی ما ریشه دارد.

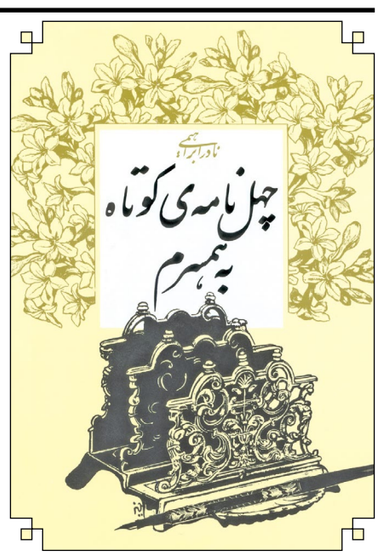
پرهیز از فعالیت‌های تشدیدکننده هم مستلزم آموزش و فرهنگ است. فرهنگ‌سازی به مردم می‌آموزد که در روزهای وارونگی دما، هرگونه فعالیتی که بارِ آلودگی را بیشتر کند (مثل عملیات عمرانی گرد و خاک‌زا، سوزاندن زباله یا استفاده از شومینه) یک ناهنجاری بزرگ است.

مراقبت از گروه‌های حساس، دیگر موضوع فرهنگی است. فرهنگ صحیح حکم می‌کند که در این شرایط، هوای یکدیگر را داشته باشیم. مراقبت از کودکان، سالمندان و بیماران ریوی و آموزش به آنها برای ماندن در خانه، بخشی از مدیریت فرهنگی بحران است.

در پایان باید تأکید کرد، بازگشت به مؤلفه‌های اصیل «سبک زندگی ایرانی- اسلامی» می‌تواند قوی‌ترین پادزهر برای آلودگی هوا باشد. در آموزه‌های دینی ما، زمین و آسمان امانت‌های الهی هستند. شکستن شاخه‌ای از درخت به شکستن بال فرشتگان تشبیه شده و اسراف در آب و انرژی نکوهش شده است.

مرد عاشقانه‌های آرام

زینب زارعی



نمی‌دانم همه‌چیز برایم از «یک عاشقانه آرام» شروع شد یا چهل نامه عاشقانه‌ای که برای همسرش نوشته بود. اما می‌دانم چیزی را در درون کلماتش می‌یافتم که رنگ نور و امید داشت و من را که در روزهای نوجوانی غرق سیاهی‌های ناامیدکننده بودم، روشن کرد. اولین‌باری که اسمش را دیدم، نام کتاب را بیشتر از او می‌شناختم. توی یک جمله نمک‌گیر کلمات کتاب «یک عاشقانه آرام» شدم. نوشته بود «نمی‌شود کسی ادبیات این کشور را خوانده باشد و برکنار مانده باشد» منظورش سیاست بود. خلاصه کنم؛ این‌طور شد که در پی ادبیاتی که گفته بود سر از «ابن‌مشغله» در آوردم و آنجا بود که در میان جملاتش فهمیدم با چه کسی طرفم. با کسی یک کوه از ادبیات این مرز و بوم را به دوش می‌کشد اما در مقام تواضع برمی‌آید و در آن کتاب به حرف می‌آید «اگر تصادفاً و سرانجام آدم‌هایی مثل من به تاریخ ادبیات رخنه کنند و چند سطری را به خود اختصاص دهند نباید فراموش کنند که متعلق به گوشه خاص و کوچکی از تاریخ ادبیات گروه مشخصی از یک ملت هستند.» دیدم او چقدر متواضعانه و پیامبرگونه فکر می‌کند. با خود اندیشیدم که او آیا در ادبیات این کشور رخنه کرده؟ با کمی جست‌وجو دریافتم با مردی مواجهم که با کوله‌باری پر فکر می‌کند و به قول خودش انگار از تاریخ به حال آمده است. القصه از دریچه دوربین و چینش کلمات محسورکننده او وارد ادبیات شدم. از خانه جلال آل‌احمد و سیمین دانشور سر درآوردم. پای قصه بزرگ علوی و محمود دولت‌آبادی نشستم. چیزی درونم غوغا می‌کرد. انگار گنجی از ادبیات ایران را یافته بودم و باید سطر به سطرش را از بر می‌کردم. هر جمله‌ای که می‌خواندم شوری در سرم دیوانه‌بازی درمی‌آورد و می‌گفت بیشتر. بیشتر بخوان. بعد از نوشیدن «جای خالی سلوچ» پایِ درسِ «بر جاده‌های آبی سرخ» نادرخان ابراهیمی نشستم. الحق و الانصاف که کلماتش چیزی فراتر از ادبیات را به تصویر می‌کشد. چیزی مثل ذات پاک انسان. حقیقت است که عده‌ای نتوانند ذات پاکی که او تعریف می‌کند را دریابند و به خشم بیایند. اما تا کجا؟ مگر میرمهنای‌دوغابی برجاده‌های‌آبی‌سرخ کسی جز یکی از مردان این سرزمین بود که غیرت را و رگ و ریشه اصیل را یادآوری می‌کرد؟ و مگر ما این روزها با هر تفکری و ریشه‌ای و اعتقادی بر سر واژه ایران مشترک نیستیم؟ مگر جمله ناب میرمهنا که «خداوندا! کینه‌ام را به دشمنان سرزمینم عمیق‌تر کن، زبانم را تیزتر کن، پایم را استوارتر کن، زبونی‌ام را کمتر کن، شاید بتوانم سنگی از کوه سنگی دردهای مردم بردارم و باری از بار عظیم غم‌هایشان بکاهم!» چیزی فراتر از غیرت ایرانی شاهنامه است و مگر هر دو تاریخ ایران نیستند؟ و مگر زن در تاریخ این سرزمین عزیز و گرانقدر نیست؟ چه در میان مذهب و چه در میان فرهنگِ وطن. به گمانم زن و ارزش‌هایش در عین گرانقدری قدری غریب و دستمایه بازی‌های کوته‌نظران غرق در دنیای مجازی شده که از آن برای دیده‌شدن با اعمالی نه‌چندان صحیح و بلکه شنیع استفاده می‌کنند. سؤالی ذهنم را به خود مشغول کرده. شما اگر مردمی را ببینید که در حال آتش زدن تاریخ ارزشمند و گرانِ خود هستند و خود را آزاده می‌دانند، چه دارید که به آنها بگویید؟ معتقدم همه انگشت‌های یک دست شبیه هم نیستند اما برای بدن کارایی دارند. مثل همه آدم‌های وطن که شبیه هم فکر نمی‌کنند و برای وطن جان گرو می‌گذارند. یکی به ریشه دین و دیگری به ریشه‌ی خاک. خلاصه که گزارش می‌نویسند چندی از کتاب‌های نادر خان ابراهیمی به دست عده‌ای به آتش کشیده شده. بعد با افتخار در فضای نه‌چندان سالم مجازی منتشر شده است. من دل نداشتم تصویر سوختن تاریخ را ببینم اما یک جمله از خود ایشان در جلد اول سه دیدار قرض می‌گیرم: که عزیزان خشمگین و آواره روحم انتقام همان التیام نیست و به قول جلال آل‌احمد «غرب‌زدگی می‌گوییم، همچون وبازدگی و اگر به مذاق خوش آیند نیست، بگوییم همچون گرمازدگی یا سرمازدگی؛ اما نه! دست‌کم چیزی است در حدود سن‌زدگی. دیده‌اید که گندم را چطور می‌پوساند؟ از درون. پوسته، سالم برجاست اما فقط پوست است، عین همان پوستی که از پروانه‌ای بر درختی مانده. به هر صورت سخن از یک بیماری است. عارضه‌ای از بیرون آمده و در محیطی آماده برای بیماری، رشد کرده است. مشخصات این درد را بجوییم و علت یا علت‌هایش را و اگر دست داد، راه علاجش را.» و خودتان پیدا کنید ریشه آتشی که به جان تاریخ ادبیات ما افتاده را. که اشارتی صاحبان فهم را کفایت می‌کند.

